

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۳۳

استاد حسین نوروزی

(۱۲ دی ۱۳۸۴)

**** ویراستاری - مرحله ۴ از ۵

بحث درباره راه تحصیل ایمان بود؛ اینکه وقتی ما می‌توانیم به ایمان نائل شویم که بتوانیم حقایق و یاد خدا را در دلمان زنده نگه داریم و از غفلت خارج شویم. بعد از آن، نکته و نقطه محوری این‌جاست که یاد خدا در دل ما زنده بماند. این زنده نگهداشتن یاد خدا، موجب تقویت ایمان می‌شود و در نتیجه قلب ما با خدا و حق انس پیدا می‌کند. این رابطه قلبی که بین شخص و خدای خودش برقرار می‌شود، موجب می‌شود که در مقابل هر نوع مصیبت، محرومیت، فشار، سختی و حرمانی مقاوم شده و قلب او علی‌کل‌حال به حمد اشتغال پیدا می‌کند. در هر حالی می‌گوید: «الحمدلله!» فقط به زبان نمی‌آورد بلکه قلب او به مقام رضایت و تسلیم می‌رسد؛ به مقامی می‌رسد که از همه چیز خشنود است. هرچه که پیش می‌آید، آن‌را از خدا می‌بیند؛ چنین شخصی با خدا انس گرفته است و چون با خدا انس گرفته است از هر حادثه و اتفاقی هم لذت می‌برد. زنده نگهداشتن یاد خدا در دل، در دو ناحیه مطرح می‌شود.

راهکار عملی این‌که ما چه کار کنیم که یاد خدا را در دلمان زنده نگه داریم این است که باید در ناحیه بینش، نظر و فکر یاد خدا را زنده نگه داریم یعنی سعی و تلاش کنیم که جز خدا نبینیم که این کار نیاز به موعظه دارد؛

بعد از طی کردن مباحث خودشناسی و گذراندن این سلسله معارف که به عنوان علم أنفع معرفی شده است؛ «أنفع المعارف معرفة النفس» و از ضروریات است و لازم است که ما این علم را داشته باشیم؛ باید این علم یادآوری شود و تذکر داده شود؛ بنابراین به موعظه نیاز داریم. یعنی باید دائماً متذکر این حقایق باشیم.

وقتی که در جلسه، بحث و گفت و شنود هستیم؛ اگر به آن حقایق و معارف توجه کنیم و در مرحله نظر و در عالم تکوین بحث کنیم که «هیچ بدی وجود ندارد؛ همه چیز خوب است؛ خداوند متعال بد نیافریده است؛ همه چیز عدل و خیر است»، در این حالت و وضعیت، چه احساس آرامشی به ما دست می‌دهد و چه لذتی می‌بریم!

تداوم، استمرار و بقای این آرامش و لذت نیاز به تذکر و موعظه دارد. مانند کسی که سردش شده است و می‌خواهد گرم شود. کنار بخاری می‌آید. وقتی کنار بخاری قرار می‌گیرد گرم می‌شود. کار موعظه همین است. البته دو نوع موعظه داریم: موعظه بیرونی و موعظه درونی. یک واعظ از بیرون ما را موعظه می‌کند مثل بخاری که از بیرون ما را گرم می‌کند. یک واعظ هم در درون داریم که بعد از این‌که شما مدتی کنار این بخاری گرم شدی، خازنی در درون شما وجود دارد که گرما را نگه می‌دارد.

این‌گونه نیست که وقتی شما از کنار بخاری کنار رفتی، بلافاصله گرمای بدن شما بیرون برود و سریع احساس سرما کنید. بستگی به این دارد که چه مدت در کنار بخاری از گرما استفاده کرده باشی و خازن درون وجود شما که نگهدارنده این گرماست، چه مقدار به استقلال رسیده باشد که بدون آنکه واعظ بیرونی داشته باشید، شما را در درون موعظه کند. گاهی در یک جلسه شرکت می‌کنیم که این جلسه تا یک هفته و گاهی تا دو هفته ما را نگه می‌دارد. بستگی به قدرت، انتقال انرژی و حرارت آن جلسه دارد؛ همچنین به موقعیت، آمادگی و میزان استعدادی که برای دریافت برخوردار هستیم بستگی دارد. گاهی تا یک یا دو یا سه ماه، حتی یک جلسه‌ای تا مدت‌ها شخص را گرم نگه می‌دارد و به او انرژی می‌دهد و بلافاصله به محض این‌که این گرما در درون شخص کم می‌شود، واعظی وجود دارد که در آن واحد مجدداً وعظ می‌کند، تذکر می‌دهد و او را یادآور می‌شود. هر چقدر که این واعظ قوی‌تر باشد، نیاز انسان به واعظ بیرونی مرتب کمتر و کم‌تر می‌شود.

«یا ایها الناس انتم الفقرا الى الله»

همه شما فقیر خدا هستید یعنی به خدا نیازمند و تشنه هستید. خب این انسان تشنه باید سیراب شود. انسان از نسیان و غفلت می‌آید. فراموش‌کار و اهل غفلت است. ظرفی که ما برای دریافت یاد خدا از بیرون داریم، پر از سوراخ و مانند ظرف آبکش است؛ زیر آن تور است. انسان غافل این‌گونه است. تا وقتی که شما این آبکش را در آب قرار می‌دهی، درون آن آب هست اما همین که آن را از آب بیرون آوردی، برای مدت کوتاهی آب در آن هست؛ تا آب از این سوراخ‌ها عبور کند مدت کوتاهی طول می‌کشد. به ریز و درشتی سوراخ‌ها هم بستگی دارد. تعداد سوراخ‌ها هم مهم است که کم یا زیاد باشد. ظرف انسان‌ها متفاوت است، ظرف بعضی از افراد سوراخ‌های درشت و زیادی دارد به‌گونه‌ای که اگر در خود این جلسه هم نشسته باشد، اصلاً نمی‌تواند تمرکز پیدا کند؛ همان‌جا هم غفلت دارد چه برسد به وقتی که از جلسه بیرون برود؛ در جلسه هم انرژی را دریافت نمی‌کند. اما ظرف بعضی‌ها آمادگی بیشتری دارد. در هر حال انسان این‌گونه آفریده شده است یعنی مانند یک ظرف آبکش است. ما باید به مرور زمان، آهسته و تدریجی این سوراخ‌ها را پر کنیم؛ این غفلت‌ها را کم کنیم؛ نباید عجله کرد.

در اثر ارتباط با یاد خدا، شرکت در مجالس موعظه و تذکر، یاد خدا را زنده نگه داریم. یعنی این آبکش را بگذاریم دائم در آب باشد. کار موعظه این است که هر دفعه که شما موعظه می‌شنوی، یکی از این سوراخ‌ها بسته می‌شود؛ هر چند خودت متوجه نباشی. می‌گویی: «من این حرف‌ها را که یک بار شنیدم، چرا باید دوباره بشنوم؟! تکرار است!» نه، تکرار نیست. در عالم تکرار وجود ندارد. «لا تکرار فی التجلی» تکرار نیست. اگر شما غذایی را در دهان خود جویدی، یک بار با دندان خود روی آن فشار آوردی، آیا می‌گویی: «چرا برای بار دوم غذا را بجوم؟! چرا باید دوباره این کار را انجام بدهم؟! یک بار آنرا جویدم؛ همین‌طوری آنرا قورت می‌دهم! درست است که بار دوم شبیه به بار اول است، همان کار را داری انجام می‌دهید اما تأثیر غذایی که دو بار جویده شده است با غذایی که یک بار جویده شده است فرق می‌کند. شما یک کار را انجام دادی اما دو نتیجه دارد.

اگر شما یک‌یا دو بار در جلسه شرکت کردی، فکر نکن که ما رفتیم شرکت کردیم، مطالبی هم به گوش‌مان خورد؛ بعد هم فاصله افتاد و یادمان رفت. باید دوباره از اول شروع کنیم. اصلاً خیر! «از اول شروع کنیم» نداریم. کسی که این حقایق یک بار به گوشش خورد، با کسی که اصلاً به گوشش نخورده است فرق دارد. کسی که این حقایق یک‌بار به گوشش خورده و بعد از مدت‌ها هم از یادش رفته باشد و دوباره به گوشش بخورد، فرق می‌کند با کسی که این حقایق اصلاً به گوشش نخورده و دفعه اول است که این حقایق را می‌شنود. پس «تکرار» و «از اول شروع کنیم» نداریم. مثل غذایی که یک‌بار جویده شد؛ آنرا کنار می‌گذاری و نمی‌جوی؛ آنرا نگه‌می‌داری و بعد از مدّت‌ها سراغ آن می‌روی آیا می‌گویی: «باید دوباره از اول شروع کنم؟!» نه! چون یک‌بار جویده شده و اثر خود را گذاشته است.

یقین کنید کسی که مطالبی به گوشش خورده و جلسات موعظه را شرکت کرده است به همان مقدار پیش‌رفت کرده و جلو رفته است هر چند خودش متوجه نشده باشد؛ خودش نمی‌فهمد که چه اتفاقی افتاده است اما بدون شک آن مطالب و جلسات اثر گذاشته و منشأ اثر بوده است منتهی ظهور و بروز نداشته است و این دلیل نمی‌شود که اثر نکرده باشد.

وقتی در فصل زمستان به درخت‌ها نگاه می‌کنید می‌بینید همه درخت‌ها خشک هستند. می‌گویید: «این درخت‌های خشک را برای چه در خیابان‌ها و باغ‌ها کاشته‌اند؟! چرا آن‌ها را نمی‌برند و بسوزانند؟! لاقلاً از چوب آن به عنوان هیزم استفاده کنید یا با آن صندلی و صنایع چوبی بسازند یا کاغذ درست کنند!!» اما شما چه موقع در حال نگاه کردن به درخت‌ها هستی؟ در فصل زمستان! قضاوت شما بر اساس ظاهری است که از این درخت‌ها می‌بینی. کسی که کلمه طیبه به گوشش خورده و به دلش نشسته باشد؛ «مثل کلمه طیبه کسحرة طیبه» مثل درخت می‌ماند که زنده است و ریشه دارد؛ «أصلها ثابت و فرعها فی السماء». وقتی به و شاخه آن نگاه می‌کنی، می‌بینی خشک است اما اصل و ریشه آن

در زمین است. این درخت محکم است؛ ریشه‌اش زنده است. اگر صبر کنی تا فضا و هوا آماده شود و فصل بهار از راه برسد، می‌بینی همین درخت خشکیده جوانه می‌زند. جوانه سبز، حکایت از وجود حیات و زندگی دارد. پس راجع به خودتان و دیگران براساس ظاهر قضاوت نکنید.

به رفتار و اعمال ظاهری‌اش نگاه می‌کنی می‌بینی خشکیده است؛ غافل از این‌که دلش زنده و مملو از محبت اولیاء خداست. روز عاشورا که می‌شود ببین چکار می‌کند! ماه رمضان که می‌رسد، ببین چه روزه‌ای می‌گیرد! همین کسی که با آن شکل و قیافه ظاهری دیدی، در شرایط خاص که برای او مساعد می‌شود ببینید چه کارهایی می‌کند.

زمستان بعضی از افراد کم و کوتاه است. زمستان بعضی از افراد هم طولانی است؛ بهار و تابستان آن‌ها اندک است. این کم و زیاد بودن به مناطق و محیط‌هایی بستگی دارد که افراد در آن زندگی کرده و پرورش یافته‌اند. مناطقی از کره زمین اصلاً زمستان ندارد؛ در بعضی مناطق مثل مناطق قطبی اصلاً تابستان معنا ندارد. البته تابستان این مناطق متناسب با خودش است. از زمستان ما سردتر است و مانند مناطق ما تابستان ندارند. بعضی از مناطق هم هوای معتدل و چهار فصل است.

وقتی جای ما روی کره زمین تغییر می‌کند، زمستان کوتاه و تابستان طولانی می‌شود یا تابستان کوتاه و زمستان طولانی می‌شود. انسان‌ها هم بستگی به محیط و شرایط زندگی و نحوه تربیت‌شان، این‌که پدر و مادرش چه کسی بوده است؛ کجا زندگی کرده است؛ در کدام محیط تربیتی پرورش پیدا کرده است؛ دوران زمستان، تابستان و بهارشان فرق می‌کند. اما این مسائل با مسئله قلب، ریشه و باطن تفاوت دارد؛ که «أصلها فی السماء» است؛ وقتی در شرایط مناسب قرار می‌گیرد، این درخت شروع به رشد و حرکت می‌کند؛ زنده بود اما خوابیده بود و غفلت داشت. راجع به درخت این‌طور می‌گویند. درخت در زمستان نمی‌میرد بلکه زنده است؛ به خواب زمستانی رفته است. هوا که رو به گرمی می‌گذارد، کم کم بیدار می‌شود. حالا شروع شد.

انسان که دچار غفلت می‌شود، معلوم می‌شود که خیلی سوراخ سوراخ است. آبکش پر سوراخی است که وقتی آن‌را از آب بیرون می‌آورند همه آب‌ی که در آن است، از آن خارج می‌شود. اما حواستان باشد هر بار که وارد آب می‌شود و از آن عبور می‌کند، یک یا دو سوراخ را می‌بندد؛ یک کاری انجام می‌دهد و بعد خالی می‌شود. در مورد انسان‌های دارای حسن انتخاب این‌گونه است. کسانی که اصل‌شان در زمین ثابت است؛ قلب‌شان زنده است و حیات دارد؛ به تعبیر ما صداقت در نیت دارند؛ راست می‌گویند که می‌خواهند انسان و آدم شوند و به کمال برسند؛ منتها راه تکامل را گم کرده‌اند. کسی راه را به آن‌ها معرفی نکرده است. واعظ درونی به این است که شما خودت را موعظه کنی. از موقعیت‌های مختلف و شرایط مناسب استفاده کنی و دیده خدایین خود را باز کنی.

بعد از این که حقایق خودشناسی را دریافت کردی و با علم خودشناسی آشنا شدی؛ وقتی این حقایق و علم را دارا شدی، این علم را در طول زندگی خود به کار بگیری. به عالم، اشیاء و اطراف با دید خودشناسی و خدایی نگاه کن. نحوه نگاهها متفاوت است. می توانی با نگاههای مختلفی به عالم نگاه کنی. کسانی که حرفه های مختلفی دارند از دید حرفه ای خودشان به عالم نگاه می کنند. کسی که در کار فرش وارد است وقتی به خانه ای می رود، چشمش فقط به فرش است که مثلاً گل این فرش کجاست؟ جنس آن چیست؟ بافت آن چطور است؟ قیمت آن چقدر است و... تو نخ این مسائل می رود. کار یک معمار ساختمان سازی است، وقتی به یک ساختمان برخورد می کند، حواسش به این سمت می رود که این ساختمان را چگونه ساخته اند؟ چند طبقه است؟ نقشه اش چیست؟ مصالح، محاسبات و... آن چگونه است؟ یک مکانیک وقتی ماشینی زیر دستش می آید، تمام مسائل مکانیکی ماشین را خوب برانداز می کند؛ با دید مکانیکی خود به آن نگاه می کند. هر کسی متناسب با شغل خودش نگاه می کند.

یک انسان الهی که می خواهد الهی شود و الهی بماند و واعظ درونی پیدا کند، اولین کسی که باید او را موعظه کند، خودش باشد. سعی کند با دید الهی نگاه کند، با چشم خداین، حق بین، عدل بین به این عالم نگاه کند و جز خوبی نبیند. بالا بیاید و پا را از دید تنگ و محدود نفسانی خود فراتر بگذارد و از بالا نگاه کند. این عالم را با همه کثرات و متفرقاتی که شامل چیزهای مختلفی در عالم می شود، به جای دیدن این همه کثرات، وحدت را ببیند. اگر الان از شما بپرسند که در این اتاق چیست؟ شما افرادی را که این جا نشسته اند می شماری؛ در، دیوار، ستون، سقف، چراغ و... را بیان می کنی؛ همه را یکی می گوئیم. این یک نحوه نگاه، نگرش و مشاهده است.

حالا اگر بگویند: «همه چیزهایی که شما گفتی، وجه مشترک آنها را بیان کن» دیدگاه و نگاه شما تغییر می کند. اگر بگویند: «این آقای زید، عمرو، بکر، خالد، حسن، تقی، نقی و... که بیان کردی تکرر است، حالا یک کلمه بگو که مجموعه وحدت و حد مشترک آنها باشد!» می گویی: «همه آنها انسان هستند!» با یک کلمه هم زید، هم عمرو، هم بکر، هم خالد، هم تقی و هم نقی و... را گفتی؛ یک کلمه انسان گفتی که شامل همه شد. شما مفهوم انسان را فهمیدی که این کلمه را به کار بردی؛ حتماً لغو و بی معنا حرف نزدی؛ از تکرر به وحدت رسیدی. دو نوع نگاه است. روی کثرات تمرکز نکنید. اگر روی کثرات تمرکز کردی، دیگر نمی توانی وحدت را ببینی! نمی توانی همه را ببینی. یکی را می بینی، دیگر بقیه را نمی بینی. خصلت انسان این گونه است.

اگر شما در حال رانندگی فقط به یک نقطه در خیابان نگاه کنی، حتماً تصادف می کنی. چرا؟ چون از نقاط دیگر غافل می شوی. اگر روی یک نقطه تمرکز کنی، مثلاً به چاله ای که جلوی شماست نگاه کنی، حتماً با ماشین جلویی یا عابر پیاده برخورد می کنی. باید جامع نگری داشته باشی. گاهی برای این که

بتوانی جامع‌نگر باشی، لازم است که چشم خود را هم ببندی. این چشم مانع می‌شود و نمی‌گذارد. زیبایی‌های عالم دنیا، چشم انسان را خیره می‌کند. وقتی خیره شد، این انسان فریب می‌خورد و نسبت به باقی حقایق عالم غافل می‌شود. باید همه چیز را دید. خدا همه است. دنیا را دیدی اما برزخ را ندیدی و از آن غافل شدی. برزخ را دیدی اما قیامت را ندیدی و از آن غافل شدی. همه چیز را ببین. اهل محاسبه هستی اما تا آخر دنیا را حساب کردی که چطور زندگی کنم که خوب باشد و خوش بگذرد. این تا آخر دنیا است. آخر دنیا کجاست؟ ممکن است یک دقیقه یا یک لحظه دیگر باشد. برای من و شما، ممکن است یک لحظه دیگر باشد.

چقدر روایات داریم که موعظه است. باید از واعظ بیرونی استفاده کنیم تا بتوانیم واعظ درونی را فعال کنیم. باید آن را فعال کنیم. مرتب با خودت صحبت کن؛ حرف بزن؛ خودت را نصیحت و موعظه کن. لازم نیست که به خودت فشار بیاوری. چون اوایل کار سخت است که آدم بخواهد خودش را موعظه کند. کار مشکلی است. نگوییم: «من نمی‌خواهم از کسی استفاده کنم! جایی نمی‌روم که موعظه شوم!» این هم حرف شیطانی است. این هم راهی است که شیطان پیش روی ما می‌گذارد. از موعظه استفاده کنید. با دیده خدا به عالم نگاه کنید. البته ما نمی‌توانیم همیشه این‌گونه باشیم چون کار سختی است.

این‌که حضرت امیر علیه السلام فرمود: «ما رایت شی الا و رأیت الله قبله و بعده و معه» هیچ چیزی را ندیدم مگر این‌که خدا را قبل، بعد و همراه آن دیدم. یعنی هیچ وقت دنیا چشم من را نگرفت. زیور و زینت دنیا چشم من را پر نکرد. خوب دقت کنید. گاهی به دنیا نگاه می‌کنی، این نگاه کردن خوب است؛ عیبی ندارد. اما گاهی دنیا چشم شما را پر می‌کند. چنان مجذوب می‌شوی که نمی‌توانی از دنیا چشم برداری. آن صحنه و منظره آنچنان زیبا بوده است که نمی‌توانی از آن چشم برداری. بنابراین دستورالعملی برای حجاب بانوان در اسلام صادر شده است که مانع از ورود زیبایی‌ها به چشم مردها می‌شود؛ زیبایی‌هایی که چشم مردها را پر می‌کند و آن‌ها را دچار غفلت می‌کند و به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که حتی راجع به موضوع دیگری فکر کنند؛ چنان در ذهن آن‌ها نقش می‌بندد که گاهی زندگی آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، مخصوصاً جوان‌ها را در عالم تخیل و توهمات وارد می‌کند، شب و روز به آن صحنه‌ای که دیده است مشغول می‌شود. این خیلی خطرناک است.

بنابراین دین اسلام به خانم‌ها دستور می‌دهد که: زیبایی‌های خودتان را بپوشانید. به واسطه این زیبایی که خدا به شما عنایت کرده است به قلب کسی تیر زهرآگین و مسموم وارد نکنید. کسی را آزار و اذیت نکنید. خانم‌هایی که خیلی زیبا هستند، از زیبایی‌های بیش از حد متعارف و نرمال برخوردارند به‌خاطر آسیب‌هایی که به دیگران می‌رسانند در معرض بلایا، شداید و گرفتاری‌های بسیار زیادی در دنیا

قرار می‌گیرند، همیشه زندگی نکبت‌باری دارند مگر این‌که خیلی اهل عفاف، پوشش و حجاب باشند اما اگر چهره آن‌ها به‌گونه‌ای باشد که وقتی مردها و جوان‌ها، آن‌ها را می‌بینند یا چشم‌شان به آن‌ها می‌افتد، به قلب مردها تیر زهرآگین وارد می‌شود و روی سیستم اعصاب و روان آن‌ها تأثیرات منفی می‌گذارد و آن‌ها را بیمار می‌کند. آن‌ها را در عالم توهم و تخیلات وارد می‌کند به‌گونه‌ای که شب و روزشان را گم می‌کنند. شبانه‌روز در خیابان‌ها چنین ضربات مهلکی را به جوان‌ها وارد می‌کنند! این جوان‌ها آه حسرت می‌کشند؛ «هر آنچه دیده بید، دل کند یاد.» چشمش دید، دلش خواست؛ چشم آن جوان پر شد اما چون نمی‌تواند به خواسته دلش برسد، آه می‌کشد.

همین آه حسرت کشیدن‌ها موجب بیماری‌های اعصاب و روان می‌شود. حسرتی که ما می‌خوریم، دل‌مان چیزی می‌خواهد اما نمی‌شود، یک نفس عمیق می‌کشیم. چه می‌شود که نفس عمیق می‌طلبید؟ یک ضربه خورده است. آیا نیاز دارد که یک نفس عمیق بکشد؟! این کار مرتب تکرار می‌شود؛ چقدر در طول شبانه‌روز چشمت به این صحنه و آن صحنه می‌افتد؟! به زن نامحرم، ماشین مدل بالای خوش‌رنگ، غذای خوشمزه، شیرینی‌های خامه‌ای قنادی و... که پولش را هم نداری بخری و بخوری. همین‌طور از صبح تا شب چیزهایی را می‌بینی که چشمت را پر می‌کند و قلبت مملو از محبت آن چیز می‌شود. دلت می‌خواهد اما نمی‌توانی به آن برسی؛ در نتیجه حسرت به دل می‌مانی. این آهی که شما می‌کشی، در زندگی طرف مقابل و کسی که موجب شده است شما آه بکشی، اثر می‌گذارد؛ محال ممکن است که اثر نگذارد. این همه جوان‌ها مرتب در خیابان‌ها آه حسرت می‌کشند، آیا اثر نمی‌کند؟! این نفس‌ها در زندگی آن شخص اثر می‌کند؟! بنابراین هر اندازه که آن زن‌ها زیباتر باشند، زندگی‌شان هم نکبت‌بارتر، کثیف‌تر و نگرانی‌ها، دل‌شوره‌ها، اضطراب‌ها، بیچارگی‌ها و بدبختی‌هایشان بیشتر است. بروید بررسی کنید. نمی‌دانند از کجا دارند می‌خورند. یکی از نعمت‌هایی که خداوند متعال به بعضی از خانم‌ها می‌دهد این است که خیلی زیبا نیستند. هرچه زیبایی بیشتر باشد پوشش واجب‌تر است. به‌خاطر خودش که مردم آزاری نکند و آن‌ها را شکنجه ندهد.

مثل این است که شما غذایی را به کسی نشان بدهی یا کاری کنی که بوی غذا به مشامش برسد اما به او غذا ندهی؛ چشمش ببیند، گرسنه هم باشد؛ چه بلایی سر آن شخص می‌آید. حضرت فرمود: «ما رأیت شیئا إلا و رأیت الله قبله و بعده و معه.» این مقام کار ما نیست. باید گاهی فرصتی مناسب برای ما پیش بیاید که بتوانیم با خودمان از این صحبت‌ها کنیم؛ حواسمان باشد که چشم‌مان در یک نقطه متمرکز نشود. فقط یک حقیقت از حقایق عالم چشم ما را پر نکند که از سایر حقایق عالم محروم بمانیم. همه چیز را ببین. موقع رانندگی همه اطراف را با هم ببین؛ همان‌طور که رانندگی می‌کنی، به یک نقطه نگاه نمی‌کنی و همه را می‌بینی؛ چشمت جلو است اما کنار خود را هم می‌بینی؛ سمت راست و چپ را می‌بینی، هم‌زمان همه را با هم می‌بینی. همین الان که دارم به شما نگاه می‌کنم اما سمت

راست من هم اگر کسی حرکتی انجام بدهد؛ دست خود را بالا بیاورد مثلاً بخواهد سؤال کند، او را هم می‌بینم. به این «نگاه کلی» می‌گویند یعنی در یک نگاه یا در یک چیز غرق نمی‌شویم.

این تمرین را باید برای خودمان انجام بدهیم. این کار به مرور عقل ما را زیاد می‌کند، عاقبت‌اندیش می‌شویم. تا حادثه ای را دیدیم، ظاهر این حادثه ما را فریب نمی‌دهد، چشم ما را پر نمی‌کند. اگر مصیبتی برای شما پیش آمد، آن مصیبت روی شما سریع تأثیر نمی‌گذارد. چرا؟ چون شما عادت کردی که ظاهربین نباشی. نه این‌که اصلاً آن‌را نبینی بلکه اول باید مصلحت، خیر و صلاحی را که به دنبال این مصیبت می‌آید ببینی. نباید چشم شما را پر کند. من الان همه شما را دارم می‌بینم، اما اگر چشم خودم را ببندم و از من بپرسند که: «این آقای که این‌جا نشسته بود، چه شکلی بود؟» می‌گویم: «نمی‌دانم چه شکلی بود!» اگر بپرسند: «عینک داشت یا نداشت؟» می‌گویم: «نمی‌دانم!» می‌گویند: «مگر ندیدی؟!» می‌گویم: «چرا دیدم، اما ندیدم!!» خیلی مهم است. دو نوع نگاه داریم. هم دیدم هم ندیدم!!

گاهی از دوستان و رفقای خودمان که روزها، ماه‌ها و سال‌ها با هم ارتباط داریم. پرسیده‌اند: «فلانی عینک دارد یا ندارد؟» گفتیم: «نمی‌دانم!» به فکر می‌افتادم که عینک داشت یا نداشت! به عینکش توجه نکرده بودم. به‌خاطر جهات و مسائل دیگری با همدیگر در ارتباط بودیم. نه این‌که او را ندیده باشم. دنیا ارزش توجه را ندارد. باید ارزش داشته باشد که به خورد و ریزهای عالم دنیا توجه کنید. چه مقدار باید توجه کرد؟! آیا آن اندازه که قلب شما را پر کند؟! القلب حرم الله. اگر چشم تو را پر کند، قلب تو را پر می‌کند. باید چشم‌گیر باشد. چشم که بی‌خودی گیر نمی‌کند. قلب جایی گیر می‌کند که چشم گیر کرده باشد. اگر شما روی نقطه‌ای خیره شدی، از درون به چشم شما دستور صادر شده است که به این‌جا نگاه کن و خیره شو. چشم یک وسیله و ابزار است. بین در درون شما چه اتفاقی می‌افتد.

این‌ها زیبایی‌های دنیا بود. مراقب باشید زیبایی‌های دنیا چشم شما را پر نکند. مصیبت‌های دنیا هم نباید چشم شما را پر کند. چه مصیبت‌هایی که برای شما به‌وجود می‌آید، چه مصیبت‌هایی که برای دیگران پیش می‌آید. اصلاً نباید چشم شما را پر کند. اگر چشم شما با مصیبت‌های دنیا پر شود، بیچاره و بدبخت می‌شوید؛ باعث می‌شود غم و غصه بخورید. چشم شما را پر کند یعنی هم شما آن مصیبت شوید؛ آن مصیبت قلب شما را پر کند. گاهی کسی پیش شما می‌آید و درد دل می‌کند. غم و غصه‌ای دارد یا مصیبتی برای او پیش آمده است که آن‌را برای شما بیان می‌کند. شما هم به او دل می‌دهی. بعد از این‌که آن شخص از پیش شما می‌رود آنقدر غصه می‌خوری و ناراحت می‌شوی که انگار آن مصیبت برای شما پیش آمده است؛ اصلاً شما مصیبت‌زده می‌شوی.

ما می‌گوییم: «اگر مصیبت برای خودت هم پیدا شد، به مصیبت خودت هم دل نده!» آن‌را رها کن! اگر شد که شد. در روایت از حضرت امیر علیه السلام داریم: «کسی که بر مصیبتی که برای او پیش آمده

است صبر کند، هیبت آن مصیبت شکسته می‌شود اما کسی که صبر نمی‌کند، مصیبت او دوچندان می‌شود!» یکی این که مصیبتی پیدا شده و محرومیتی است. مصیبت یعنی محرومیت، نعمتی از نعمات دنیا از او گرفته شد. یکی دیگر هم اینکه حالا غصه اش را هم دارد می‌خورد. غصه‌ای که می‌خورد بابت این مصیبت پیدا شده، این خودش مصیبتی سنگین‌تر است. اما کسی که اهل صبر است، دل نمی‌دهد، یعنی چشمش را زود برمی‌گرداند. تا مصیبتی برای او پیش می‌آید، نمی‌گذارد در آن غرق شود. گاهی حادثه‌ای را در خیابان می‌بینی مثلاً ماشینی با یک عابر پیاده محکم برخورد می‌کند. سر این عابر پیاده به ماشین اصابت می‌کند و مخش کف خیابان متلاشی می‌شود. خون همه جا می‌ریزد.

همچنین وقتی کسی برای ما صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که آدم چندشش می‌شود! این چندش شدن روی اعصاب تو اثر منفی می‌گذارد. حالت چندشی که از آن بدت می‌آید. چرا این‌طوری شد؟! این چه وضعیتی است؟! این در ذهن تو باقی می‌ماند. زمان می‌خواهد، با همین باید کلنجر بروی تا کم کم این صحنه را فراموش کنی.

حالا به لذت‌ها و صبر بر طاعت رسیدیم. اگر نعمتی به انسان برسد، باید صبر کند؛ به این صبر بر طاعت می‌گویند. یعنی شکر آن‌را به‌جا بیاور. در قبال این نعمتی که به تو رسیده وظیفه‌ای داری. یک مصیبتی که برای تو پیش آمد باید بر آن صبر کنی. صبر در طاعت و صبر بر مصیبت. هم در طاعت و هم در مصیبت باید صبر کنی. صبر در هر یک از این دو مورد فرق دارد. ما وظیفه داریم که صبر کنیم.

صبر چیست؟ صبر این نیست که فقط مرتب بگویند: «صبر کن!» یعنی فشار را تحمل کن و گریه نکن. این صبر نیست بلکه «وتواصو بالصبر» به صبر سفارش می‌کنند. یعنی همین حقایق را بیان می‌کنند. چشم‌ت را زود بدوز از آن. زود بنواز این طرف. وقتی دیدی که عالم دنیا دارد چشم تو را پر می‌کند، زود حواس خود را پرت کن. حواست را جمع کن و آن‌را متوجه جای دیگری کن. اگر صحنه غم انگیزی دارد چشم تو را پر می‌کند، زود حواس خود را متوجه جای دیگر کن. اگر دیدی کسی دارد غم و غصه خود را برای تو تعریف می‌کند و این غم و غصه در دل تو وارد می‌شود، زود به او بگو: «من فعلاً حوصله شنیدن این مسائل شما را ندارم. من خودم به اندازه کافی غم و غصه دارم! اگر بنشینم خودم شروع می‌کنم برای تو روضه می‌خوانم؛ آن‌وقت تو باید بنشینی و گریه کنی!!» یا این‌که آنقدر قوی باشی که هرچه او روضه می‌خواند، حواس خودت را متوجه جای دیگر کنی.

«العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله.» در قلب عارف، بسته است و نمی‌گذارد کسی بر آن تأثیر بگذارد. اجازه نمی‌دهد غم و غصه خودش یا غم و غصه دیگران وارد قلبش که حرم خداست بشود. به جز خدا به هیچ چیزی اجازه وارد شدن به قلبش را نمی‌دهد. هنوز به بحث بعدی نرسیدیم. باید این

بحث را که مرحله نظر است تکمیل کنیم. فعلاً در بحث زنده نگاه داشتن یاد خدا در مرحله نظر هستیم. بعد باید به زنده نگاه داشتن یاد خدا در مرحله عمل برسیم.

ما وظیفه‌ای داریم؛ دیگران هم وظیفه‌ای در قبال ما دارند. دیگران وظیفه دارند ما را موعظه کنند و ما وظیفه داریم که موعظه و متعظ شویم، تلاش کنیم که واعظ درونی ما زنده و بیدار شود؛ ما را در شرایط مختلف حفظ و وعظ کند. باید ارتباط خودمان را با جلسات وعظ و موعظه حفظ کنیم. فکر نکنیم که اگر ما یک دوره مباحث خودشناسی گرفتیم، دیگر همه چیز را می‌دانیم. همه چیز را می‌دانی اما همیشه نسبت به همه آنچه که می‌دانی، حضور نداری بلکه دچار غفلت می‌شوی؛ ظهور نداری؛ هنوز دائم الذکر نشده‌ای. حتی اگر همه چیز را بدانی و علم پیدا کنی؛ باید بدانی که ذکر با علم تفاوت دارد.

باید در آنچه که می‌دانی، نسیان پیدا نشده باشد و در ذهنت حاضر باشد. این کار احتیاج به تذکر، موعظه و تکرار دارد که گفتیم: «لا تکرار فی التجلی!» تکرار نیست. هر جلسه، وعده و موعده، یک موعظه و یک چیز جدید است؛ یک کار جدید دارد انجام می‌شود؛ اتفاق جدید دارد می‌افتد. هرچند متوجه نباشید و نسبت به شدائد و گرفتاری‌های عالم دنیا متمرکز نشوید. مصلحت، حق و آینده آن مشکلات را ببینید. آنرا خیر، حکمت، صلاح و عدل ببینید. فقط یک چیز را نبینید؛ همه را با هم ببینید. دیدن همه حقایق هنر است. یک حقیقت را دیدن خوب است، اما کامل نیست؛ ناقص است. شما یک چیز را دیدی؛ باید همه را با هم ببینید. تک بُعدی نباش. همه ابعاد وجودی شما را در نظر بگیر؛ وجود شما چقدر بعد دارد؟ با همه ابعاد زندگی کنید. تک بُعدی زندگی نکنید.